

مقصر تنها آخوند نیست، گناه جهل عوام نیز جایگاهی والا دارد

دکتر محمد علی مهرآسا

هر چند گاه تصمیم می‌گیرم که دیگر خود را درگیر نوشتن در مورد حکومت ولایت فقیه نکنم و درباره‌ی جنایات و ستمکاری‌های این رژیم قلم بس‌زنم... اما این نکته را هم باید یادآور شوم: حاشا که فاشیستهای اسلامی تغییر ماهیت و روش داده باشند و یا مرا از این جماعت بیمی در دل است. نه چنین نیست. جنایات همچنان برجاست و خرابی همچنان برپاست؛ از مکافات هم شوربختانه هیچ خبری و اثری نیست. از سوی دیگر صاحب این قلم نیز نشان داده است که اهل مماشات و تقیه نبوده و هرآسی از فنا هم ندارد.

گزینشهایی که در این چهار سال گذشته در محیط سیاسی اجتماعی ایران و میان ملت ایران برای انتخاب نماینده و رئیس جمهوری به عمل آمده است، به روشنی عدم آگاهی مردم عوام را به عواملی که نفعشان را در دراز مدت تأمین می‌کند، نشان می‌دهد. اکثریت مطلق مردم ایران همچون دیگر ملت‌های اسلامی و گرفتار تحجر، منفعت‌آنی را بر سرنوشت و آینده‌ی روشن خود برتری می‌دهد. به همین دلیل است که عمرشریف هنرپیشه‌ی عرب‌تبار هالیوود به خبرنگاران رسانه‌ها می‌گوید: «در میان اعراب برقراری دموکراسی محال است و عرب را با دموکراسی میانه‌ای نیست... من در هر انتخاباتی می‌توانم با ۵ دلار رأی هر عرب را برایتان به دست آورم» آیا انتخاب فردی ناشناخته، بی‌تجربه و کم‌سواد به نام احمدی‌نژاد در ایران برای مقام ریاست جمهوری، نتیجه‌ی روند جامعه بر روی این پنج دلار و شبه پنج دلاری نبود؟

این سخنی درست است زیرا این‌گونه ملتها به دلیل غرق در فرهنگ به شدت قهقرائی، آن پنج دلار را نقد می‌دانند و آن را بر هر وعده‌ی دیگر ترجیح می‌دهند. ضرب المثل مشهور «سیلی‌ی نقد به از حلوای نسیه» را - که گویا سخن خداوندگار کلام! سعدی است - همه شنیده و به کار برده و می‌بریم. این اوج عدم توجه یک جامعه به آینده و نماد زندگی کردن در لحظه است.

ما مخالفان حکومت اسلامی در بیرون از ایران تاکنون تلاشمان بر این بود که با سخن و قلم، درد و رنج مردمان هممیهن در درون ایران را به چشم و گوش جهانیان و محافل مسئول جهانی برسانیم و ستم و بیداد فقیهان را برای آگاهی‌ی دنیای متمدن برملا سازیم. خوشبختانه این کار تاکنون به خوبی انجام شده و از نظر آگاهی مسئولان و نهادهای جهانی به مسائل ایران، نتایج مطلوبی هم داده است. اما سخن این است که مشکل تنها با اینگونه روشنگری‌ها برطرف نمی‌شود و نقطه‌ی کور اجتماع ایران در درون خود مردم و در تعبد و جهل عوام است.

نکته اینجاست که کارکرد بیست و شش سال حکومت فقیهان و عمادداران پهنه‌ی ایران‌زمین، چیزی در ابهام و نمان ندارد و چنان بر خاص و عام مشهود و معلوم است که دیگر جانی برای توصیف و روشنگری و افشای حقایق نیست. کیست که از اوضاع بی‌سامان و آشفته‌ی ایران آگاه نباشد؟ کدام کشور و مقام جهانی و نهاد بین‌المللی از بیدادی که بر ملت ایران می‌رود بی‌خبر است؟ کدام سازمان جهانی نمی‌داند که در ایران چه می‌گذرد و برملت ایران چه می‌رود؟ ستم و استبداد در کشورهای خاورمیانه بر کی و چه کسی پوشیده است؟ چه چیزی را و برای چه کسی افشا کنیم؟ همه چیز از پرده بیرون است و تمام جنایات عیانند. عصر اینفورماتیک ماهواره‌ای است و هر اتفاقی که در هر نقطه‌ی جهان رخ می‌دهد، چند دقیقه بعد خبرش را سراسر جهانیان دریافته‌اند.

آقای جورج دبلیو بوش، آقای کوفی عنان، و تمام سران کشورهای اروپائی و مقامات حقوق بشر و عفو بین‌الملل از حال و روزگار اکبر کنجی آگاهند و برای رهائی‌اش اعلامیه و توصیه صادر کرده‌اند. اما در حکومت فقیهان، کجاست گوش شنوا و کو آدمی و مهره‌ای که رعایت نظامات ملی و جهانی را ملحوظ بدارد؟

حکومت در ایران بر روی قاعده و قوانین و ضوابط دنیای متمدن نیست تا اگر خطاها را به سرانش گوشزد کنند، احساس مسئولیت و شرمساری فرمایند و کوتاه آیند و یا دستکم گام‌هایشان را کوتاه‌تر بردارند. زمام امور بر روی آئینی می‌گردد که از روی توهم نام آسمانی گرفته و جنبه‌ی الوهیت دارد و خود را اشرف تفکرات می‌داند. آئینی نظام حکومت را می‌گرداند که برطبق کتاب و روایات و آحادیثش، «برتر از همه چیز است و هیچ چیزی برتر از آن نیست»

این حاکمان از زبان خدا به ما می‌گویند: «هرکس غیر از اسلام دینی دیگر را برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود» و در ده‌ها آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «همه‌ی غیر مسلمانان را بکشید» - البته نه بی‌علت، بلکه اگر به شما چپ نگاه کنند- روشن است که تشخیص نوع آن نگاه و تعیین چپ بودنش هم به عهده‌ی خود تصمیم گیرنده است. یعنی با این ترتیب، اینگونه مسلمانان هم شاکیانند، هم قاضیانند و هم جلاد. در چنین بستری است که احمدی‌نژادها رشد می‌کنند و به ثمر می‌رسند.

برای روشن شدن بیشتر، توجه خوانندگان را به مصاحبه‌ای که حجت الاسلام «محسن کدیور» با جراید تهران به عمل آورده است جلب می‌کنم. محسن کدیور، فقیهی است دانش‌آموخته که پس از گرفتن فوق لیسانس در دانش فیزیک از دانشگاه تهران، رهسپار

حوزه‌ی دینی شده و مجتهد گشته است. چرایش را من نمی دانم و باید از خودش پرسید. خواندن این مصاحبه که از زبان فقیهی که در ضمن با دانشهای تجربی هم آشناست بیرون آمده، اقراری است صریح از سوی شریعت اسلام به اینکه در فقه شیعه و از دیدگاه فقیهان این مذهب، دیگر مسلمانان مردمان درجه دو محسوب می شوند و حقوقی پائین‌تر از شیعیان دارند؛ و دیگر اهل کتاب و بی دینان هم در مرتبت بعدی بوده و تا حد نابودی سقوط می کنند. بی تردید این طرز اندیشه با همین شدت در مسلمانان سنی نیز نسبت به شیعیان و پیروان دیگر روشهای و همی وجود دارد. واضح است که بخش مربوط به پیروان دیگر آئین‌ها برگرفته از قرآن مجید است و سنی و شیعه بر این باورند که چون مسلمانند، لاجرم تافته‌ی جدابافته‌ی خلقتند.

از این روی حاکمان اسلامی خصوصاً و تمام متعبدان مسلمان عموماً بر این عقیده‌اند که تنها کسانی بر روی زمین حق و اجازه‌ی زنده ماندن و زندگی کردن را دارند که مسلمان باشند. به سخنی رساتر، کره‌ی زمین ملک در دست پیروان اسلام است و پیروان این دین تنها کسانی هستند که در دنیا باید بزیبند. مگر شیعه منتظر نیست که امام زمان ظهور فرماید و با کشتن شش میلیارد کافر سراسر جهان را به دست شیعه سپارد و دنیا را پر از عدل و داد کند؟ مگر اعراب تا ده سال پیش دم از به دریا انداختن اسرائیل نمی زدند؟

همچنان که در اوایل اسلام هر جا که توسط مسلمین فتح می شد امر می کردند مردمانش یا مسلمان شوند، یا جزیه و رشوه‌ی ماهانه و سالانه دهند و یا نابود گردند، اکنون که حکومت دوباره به دست شیخان و متولیان دین افتاده است، به زعم آنان این قاعده باید در سراسر کره‌ی زمین رعایت و ماندگار شود. اشتباه پیش نیاید، این طرز اندیشه مختص فقیهان حاکم و مردم مسلمان ایران نیست؛ تمام مسلمانان روی زمین بر همین روش و باور می اندیشند که درجهان تحفه‌اند و لاجرم با دوربین نازیسم و فاشیسم به دیگر مردمان جهان می نگرند.

بازده این طرز تفکر ترور هائی است که از پیدایش و ظهور حکومت اسلامی در ایران، پهنه‌ی گیتی را در برگرفته و دنیای متمدن را با معضلی به نام «ترور و تروریسم اسلامی» مواجه ساخته است. علت این که با تولد حکومت اسلامی در ایران این پدیده‌ی جهنمی ترور انتحاری و غیر انتحاری توسط پیروان دین اسلام رواج یافت، این است که مسلمانان متعبد و متعصب، برای خود حامی و پناهگاهی یافته اند که هم پناه می دهد و هم تأمین هزینه‌ی عملیات را می کند. این درست شباهت به وضع اسرائیل در برابر یهودیان جهان دارد. فقط تفاوت این است که کشور اسرائیل برای این درست شد تا پناهگاهی باشد برای یهودیانی که بیست و چند قرن از دو سوی حاکمان و مردمان کشورهای محل اقامتشان زیر ستم و جور و اهانت بوده اند؛ اما حکومت فقیهان ایران، ایجادش برای گسترش ایدئولوژی تشیع در وهله‌ی نخست و استبداد اسلام در مرحله‌ی آخر بود که در نهایت امام زمان جامه‌ی تشیع هم باید به آن بیوشاند.

نگارنده با مطالعه در تاریخ سده‌ی گذشته‌ی میهن و بررسی شکست‌های متناوب آزادیخواهان ایران در مقابله با حکومت‌های مستبد، دریافته‌ام که گویا ملت ایران هم از این قاعده‌ی کلی جدا نیست که: «هر ملتی لایق همان حکومتی است که بر آن فرمان می راند» بدیهی است تمام کشورهای خاورمیانه هم در این قاعده قرار می گیرند. به گفته‌ی مسلمانان، چهل و چند کشور مسلمان در پهنه‌ی گیتی است؛ اما حتا برای نمونه یکی از آنها از موهبت دموکراسی برخوردار نیست.

بیست و شش سال حکومت فقیهان، چیزی جز ادامه‌ی روند استبداد حاصل از اندیشه‌ی تبعیدی نیست. این حکومت زائیده‌ی اندیشه‌ی عوام است. اگر ملت ایران این جور و تطاول را در ظاهر و باطن به جان خریده و پذیرفته است؛ علتش در باور قوی به وجود نطفه‌ی مقدس در جهان است. آری، پیامبر مقدس است، اولادش مقدسند، امامان هم مقدسند و... سید و شیخ نیز چون کارشان در زمینه‌ی الهام و الوهیت است در نهاد و باور مردم مقدس شده‌اند. پس سخنتان را باید پذیرفت! فراموش نشود، مقصود از ملت اکثریت مردم است و گرنه من هم می دانم که شماری فراوان از هممیهنان، از حاکمیت بیزارند و گروهی قابل توجه نیز ضمن ضدیت با این حکومت، خدا و رسولش را هم فراموش کرده و صفت تقدس برای برخی آدمیان را از ذهنیت خود زوده‌اند. اما مسئله این است که جوامعی نظیر ایران و ملتها و کشورهای خاورمیانه را باورهای عوامانه اداره می کند و عوام و عوامفربیان و مستبدان زمام امور را می گردانند. در این گونه جوامع، ندا و فریاد روشنفکران هرچند رسا، پژواکی ندارد و نه تنها به جایی نمی رسد و عوام را بر نمی انگیزد، بلکه خفه هم می شود.

بحث بر سر باوری است که فرهنگ ایرانی را در خود لهیده و اندیشه‌ی زایا را در ما سترون و مضمحل کرده است. سخن از میخهای محکم باورهای خرافی است که تعبد دین در نهاد مردم کوبیده است. گفتگو از اعتقاداتی است که چشم خرد را کور می کند و رخصت تفکر تردید برانگیز را از عوام و عوامزده‌ها می گیرد.

مردم ایران در بستر باورمندی‌های ارثی، به سبب گرایش اولترا حاد مذهبی و به علت ترس از موهومات ماوراء تخیل، همچون دیگر جوامع دین‌زده، اسیر ذهنیتی متحجرند. بیم از دنیای پس از مرگ که توهمی بیش نیست، تار و پود حیاتشان را به دست و دهان آخوند و روضه‌خوان گره زده است. این ملت، حتا در بالاترین فورم و در بهترین فاز در زمینه‌ی اجتماعی، و در اعلی‌ترین تظاهرات مدرنیته، باز هم قادر به نجات خویش از چنگال اختاپوس عوامزدگی نیست. چرا...؟

چون این مردمان اسیر اندیشه‌ای شده‌اند که ملا و فقیه و امام جمعه و مداح و روضه خوان و مرجع تقلید، مبلغ و فروشنده‌اش هستند. چنین است که در نهایت انتخابشان برای زمامداری یا رفسنجانی است و یا محمود احمدی نژاد. نمایندگان مجلس و شورای شهرشان نیز هر کدام با یک قبضه ریش و یقه ای چرکین و اندیشه‌ی متحجر، در اعماق تاریخ می‌زیند.

حتا اگر این متعبدان گرفتار بند جهل، و مطیع فرمان و سخن آخوند در اکثریت هم نباشند، این اقلیت متحجر، به علت دارا بودن کاراکتر توحش و درنده‌خوئی و مسلک زورگوئی که تعلیمات دین در آنان تزریق کرده است، در هر اجتماعی قدرت را قبضه کرده و دیگران را به اطاعت و فرمانبری وامی‌دارند...

چون از تمام مزایای تمدن تنها در زیر سقف خوابیدن را یاد گرفته‌اند، نفرت از دیگران، خوی مردم‌آزاری، ترور و آدمکشی، خصلت پایه ای آنها است. تروریست‌ها از هر نوع و رده‌اش از میان اینان برمی‌خیزند و چنین است که به دستور آخوند مصباح یزدی، دختر و پسر و زن و مردشان در «کاروان شهدا» برای انجام ترورهای انتحاری ثبت نام می‌کنند. در این زمینه و در انجام این کاری که آخوند تنها سخنش را بر زبان رانده است و کاروان منتظران ثبت نام شهادت به سدها متر می‌رسد، گناه بزرگ و اصلی بر دوش جهالتی است که از اعتقادات آئینی بر می‌خیزد. مقصر تعبد دین است که عرب و عجم و پاکستانی را مسخ و مسحور کرده و او را به درون تالاب جهالت پرتاب می‌کند.

آدم متعبد از هر رده و شغل که باشد، ذهنیتش قفل شده است و هیچ اندیشه‌ی نوی راه به آن ندارد.

درست از یک سد سال پیش تاکنون، چندین بار روشنفکران و ایلیت جامعه‌ی ایرانی کوشیده‌اند تا مردم و میهن را از شر فساد، ستم و استبداد برهانند؛ اما بدبختانه، هر بار علیرغم پیروزی‌های نخستین، سرانجام به سبب تعبد جهالت‌بار عوام و ترس مردم از دنیای پس از مرگی که دین می‌گوید و آخوند به زیورها می‌آریدش، تلاش مصلحان روشنفکر بی نتیجه مانده و به شکست انجامیده است.

پس انقلاب فرهنگی می‌باید و نه انقلاب کارگری و...؛ وگرنه سرانجام باز هم مستبدان فائقند و بر سریر خواهند بود.

پنجشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۸۴ - ۱۸ اوت ۲۰۰۵